انترناسیونال 793

علی جوادی

[**فدرالیسم و تجزیه طلبی**](http://www.azadi-b.com/arshiw/?p=36453)

**طرحهایی ارتجاعی برای خون پاشیدن به تحولات انقلابی در ایران**

یکی از مخاطرات جدی ای که جامعه را در پروسه سرنگونی رژیم اسلامی تهدید میکند خطر ناسیونالیسم است. همزمان با تخریب مناسبات میان نیروهای ناسیونالیست قومپرست و عظمت طلب ما بار دیگر شاهد گسترش تب پارانویای تجزیه طلبی در صفوف ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی هستیم. این جریانات عظمت طلب پرچم و چماق از دست رفتن "تمامیت ارضی ایران" را بر افراشته اند. تشدید تحرکات ناسیونالیستی و قومپرستی، خصومت و کینه توزی و نفرت میان مردم در جامعه و جنگهای احتمالی قومی و ملی از پی آمدهای احتمالی گسترش تحرک ناسیونالیستی در جامعه است. سرنگونی کم مشقت رژیم آدمکشان اسلامی مستلزم حاشیه ای کردن تحرک قومپرستی و ناسیونالیسم در تحولات سیاسی آتی جامعه است. حزب کمونیست کارگری ضمن تاکید بر نقش مخرب و ویرانگر جریانات رنگارنگ ناسیونالیستی میکوشد تا جامعه را از خطرات نفوذ و گسترش سموم ناسیونالیستی برحذر کند.

**ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و "فدرالیسم"**

جریانات ناسیونالیست عظمت طلب موضع یکپارچه و یکسانی در قبال طرح مجدد و امروزین شعار و مطالبه فدرالیسم در فضای سیاسی ایران دارند. با فدرالیسم مخالفند. نه از آن رو که نگران عواقب مخرب فدرالیسم بر زندگی و امنیت و آسایش مردم هستند. نه! بلکه از آن رو که فدرالیسم را پله اول تجزیه طلبی و طرحی برای جدایی بخشهایی از ایران قلمداد میکنند. خط و نشان میکشند. تهدید میکنند. به یکباره همه و همه چیز را به توطئه "استعمار" و "اجانب" منتسب کرده اند. دیدنی و خیره کننده است. خصومت و خط و نشان کشی، جانشین بند و بست های قبلی این جریانات ارتجاعی و ناسیونالیست شده است.

قبل از تحولات معاصر در عراق و اجرای سیاست نظم نوین جهانی در زمینه ایجاد ساختارهای حکومتهای جانشین در برخی کشورهای خاورمیانه، از جمله افغانستان و عراق، این جریانات در صلح و آرامشی نسبی با یکدیگر بسر میبردند. تحولات عراق و پس از آن، بند و بست این جریانات را بر هم زد. پیش از این، شعار و مطالبه فدرالیسم در حاشیه بود. واکنش و عکس العمل این جریانات کاملا با آنچه امروز مشاهده میکنیم متفاوت بود. خصومتها عمدتا در پشت پرده بودند و در جلوی صحنه بند و بست این جریانات روال خود را طی میکرد. در آن دوران این جریانات در توافق ضمنی با مطالبه فدرالیسم این امکان را مشاهده میکردند که میتوانند از یک طرف مساله کرد را کاملا انکار کنند و از طرف دیگر میتوانند تضمینی از جریانات قومپرست و ناسیونالیست کرد و یا سایر شاخه های ناسیونالیسم قومگرا مبنی بر حفظ و تعهد به "تمامیت ارضی" ایران دریافت کنند. در آن سوی این معامله و بند و بست نیز جریانات قومگرا و ناسیونالیست قومی نیز میتوانستند از یک طرف خود را از زیر فشار و اتهام سنتی و تاریخی تجزیه طلبی جریان "برادر بزرگتر" خود یعنی ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی خارج کنند و در ضمن این امکان را پیدا کنند تا طرح مطالبات خود و حکومت فدرال را به سیستمی فرا منطقه ای و در سطح ایران گسترش دهند. در این بند و بست جریانات ناسیونالیست عظمت طلب "طرح حکومت فدرال" را روایت دیگری از طرح "تقسیم پذیر بودن حکومت" و "تجزیه ناپذیر بودن حاکمیت" قلمداد میکردند.

این سازش و بند و بست دوام چندانی نیاورد. فاکتورهای تغییر دهنده جهانی و منطقه ای بودند. از یک طرف برای جریانات ناسیونالیست قومگرا مسجل شد که سیاست بخشهایی از هیات حاکمه آمریکا بر حمایت از طرح فدرالیزه کردن ایران استوار است و از طرف دیگر تجربه عراق یک نمونه در پیاده کردن این سیاست در سطح منطقه را نشان داد. وضعیت در هم ریخته عراق و سهم بری جریانات ناسیونالیسم کرد در این تحولات این چشم انداز را در مقابل این جریانات مرتجع قرار داده است که سهم بیشتری را طلب کنند. به این فاکتور نیز باید کاهش هراس این جریانات از اتهام تجزیه طلبی را افزود. در تحولات و بند و بستهایی که در عراق منجر به شکل گیری حاکمیت قومی – مذهبی شد، یک عامل مهم در میزان سهم بری جریانات ناسیونالیست کرد، تهدید به جدایی و استقلال در صورت عدم قبول طرح فدرالیزه کردن عراق و ایجاد حکومت فدرال در کردستان بود. بعلاوه نقطه سازش گذشته را جریانات قومپرست در ایران با مناسبات تازه خود با بخشهایی از هیات حاکمه آمریکا و بعضا دریافت کمکهای مادی از این جریانات عملا بر هم زدند. این نکته را داریوش همایون تئوریسین جریانات ناسیونالیسم ایرانی با گله مندی اما بطور گویایی این چنین بیان کرد: "تا آمریکائیان در شمال عراق حکومتی در استان های کرد نشین بر پا نداشته بودند خود مختاری شعار حداکثری بود که از مهم ترین سازمانهای قومی شنیده میشد. اکنون خودمختاری با دگرگونی اوضاع و احوال به یک گردش قلم فدرالیسم شده است تا فردا به گردش قلم دیگری استقلال شود. حق تعیین سرنوشت مگر جز اختیار جدایی معنی میدهد؟" واقعیت این است که این جریانات ناسیونالیست پرو غربی که تا مدتها مهر پشتیبانی و حمایت آمریکا و محافل ارتجاع غرب را به تنهایی و منحصرا در اختیار داشتند اما امروز رقیب و شریکی تازه یافته اند که سهم بیشتری از بند و بست طلب میکند.

از این رو به یکباره به یاد پاکسازیهای قومی و ملی در یوگسلاوی و سایر جداسازیها در سطح جهان و مصائب خونبار آن افتاده اند. دلشان به حال مردم نسوخته است. نگران "تجزیه خاک ایران "و نه کشتار مردم در ایران هستند. اما این یک روی سکه است. از طرف دیگر انکار هر گونه تبعیض و نابرابری میان مردم چه در این دوران و چه دوران سلطنت پهلوی. این یک بحث محوری و هویتی این جریانات است. از نقطه نظر این جریانات جامعه ایران یک "کشور با یک ملت" است. همین و بس. نه ستمی و تبعیضی بر بخشهایی از مردم منتسب به کرد و عرب و … اعمال میشود و نه مساله ای به نام مساله کرد به رسمیت شناخته میشود و نه پیشینه ای از لشکر کشی و سرکوب اعتراضات حق طلبانه مردم در کردستان ایران در رژیمهای سلطنتی و اسلامی وجود داشته و دارد. واقعیت این است که یکی از عوامل تشدید تنش و خصومت قومی و ملی در جامعه ناشی از همین سیاست سرکوبگرانه جریانات ناسیونالیسم ایرانی است. زمانی که هر تلاش و صدای حاشیه ای "یک غائله" و "حرکت تجزیه طلبی" قلمداد میشود، نتیجتا قلدری و رشادت کودنانه جریانات رقیب قومگراها را نیز به دنبال خواهد داشت. تشدید این خصومتها میتواند نتایج فاجعه انگیزی بدنبال داشته باشد. و همین شاخ و شانه کشیدنها در شرایط مساعد جهانی کافی است. تحولات جهانی دوران کنونی نشان داده است که حتی جریانات ناسیونالیستی و قومی حاشیه ای تحت شرایط خاصی قادرند بزرگترین جدالها و کشمکشهای خونین قومی و ملی را بر متن کوچکترین شکافهای قومی و ملی ساختگی و واقعی در جامعه بپا کنند.

**پارانویای ناسیونالیسم ایرانی**

یکی از بیماریهای دیرینه ناسیونالیسم ایرانی پارانویای "تمامیت ارضی" و "تجزیه طلبی" است. این بیماری کهنه و قدیمی است. به دوران پس از شکل گیری این شاخه از ناسیونالیسم بازمیگردد. عروج این ناسیونالیسم اساسا با افق کشور سازی معطوف به غرب و استبدادی و از بالا شکل گرفت. یک نقطه قدرت این جریان ادغام اجباری و کنار زدن جریانات خانخانی و عشیرتی توسط رضا شاه و ایجاد پیش شرط یک دولت – یک کشور واحد بود. ادغام سرکوبگرانه اقوام مختلف، ایجاد حکومت مرکزی و شکل دادن به هویت ایرانی به منظور حفظ این "انسجام" و "یکپارچگی" بخشی از کارنامه تاریخی این جریان است. این پارانویا اکنون یک مشخصه و خصوصیت ژنتیک ناسیونالیسم ایران است. در میان این جریانات طیف هایی یافت میشوند که تماما نژاد پرست و آریایی پرست و با تعصبی کور هستند. جریاناتی که "تمامیت ارضی" از زبانشان نمی افتد، آماده اند که هر حرکت و تکان قومی را با اعلام آمادگی برای قشون کشی پاسخ دهند. چنین وضعیتی بیشک زمینه ساز و موجب کشمکش ها و درگیری های خونینی در صورت تداوم خود خواهد شد.

این پارانویا معمولا در شرایطی که این جریانات در حاکمیت قرار داشتند معنایی جز لشگر کشی و سرکوب "غائله" نداشت. اما امروز که این جریان در اپوزیسیون قرار دارد مبنایی برای تغییر اولویت سیاسی این جریان در قبال رژیم اسلامی است. به همین زمختی. این یک چرخش سیاسی عظیم در صفوف این جریان است. داریوش همایون این چرخش سیاسی را چنین اعلام کرد بود: "اگر قرار است آینده ایران را در سلیمانیه و تلویزیون الجزیره تعیین کنند و سازمانهائی همه سر در کشورهای همسایه ایران، جمهوری های فدرال عشیره ای خود را در غرب و جنوب ایران تشکیل دهند، بسیاری اولویتها  تغییر خواهند کرد." این تغییر اولویت چیزی جز تغییر مناسبات این گرایش با رژیم اسلامی نیست. یعنی همانطور که خود گفته اند حاضرند بخاطر مقابله با شبح تجزیه طلبی در زیر پرچم رژیم اسلامی قرار گیرند. این جریانات که تا دیروز فریاد تنکیو بوش ،Thank you Bush را سر میدادند و در بمباران و تخریب شیرازه جامعه عراق جشن میگرفتند و خواهان تکرار این پروژه خونین در ایران بودند٬ امروز نگران و هراسناک از اینکه چنین سناریویی میتواند زمینه ساز قدرت گیری جریانات قوم گرا و خارج شدن کنترل اوضاع از دست این جریانات شود، از این رو اعلام آمادگی میکنند که حاضرند "در پشت همین حکومتی که به خون ما تشنه است، خواهیم ایستاد." به همین زمختی و به همین ارتجاعی.

اما آیا این تغییر الویت ناگهان و غیر منتظره و بدون پیشینه سیاسی است؟ پاسخ منفی است. این جریانات در جنگ ارتجاعی ایران و عراق هم بنوعی "در پشت همین حکومت" ایستادند. کنترل اوضاع در تغییر الویت این جریانات کلمه کلیدی است. منطق این جریانات عمیقا طبقاتی است. قدرت سیاسی میوه ای است که اگر بطور یکپارچه و یکدست از آن این جریانات و نیروهای رنگارنگ این طبقه نباشد، بهتر است فعلا در دست رژیم اسلامی باشد. این نگرش البته فقط محدود به از دست دادن بخشی از حاکمیت یکپارچه نیست. این جریانات در قبال حرکت کمونیسم و طبقه کارگر هم چنین منطق و واکنشی دارند. شاید چندان بدور از واقعیت نباشد که در فردای تغییر توازن قوای سیاسی در جامعه به نفع کارگر و کمونیسم و آزادیخواهی باز هم این تغییر استراتژی و الویت تکرار شود. "حاضرند در پشت همین حکومت باشند"؟ انتخاب این جریانات در تحولات آینده هم از همین منطق پیروی میکند. شاید اگر انتخاب آتی انتخابی بین رژیم اسلامی و یک نظام آزاد و برابر، یک جمهوری سوسیالیستی باشد، این جریانات رای شان به حفظ وضع موجود باشد. حاضرند مردم اسیر رژیم طاعون اسلامی باشند تا اینکه قدرت در دست کارگر و توده های مردم قرار گیرد.

رژیم اسلامی هم این پارانویا را میشناسد و روی آن سرمایه گذاری کرده است. یکی از ترفندهای رژیم اسلامی بهره برداری از این شکافها و خصومتهای قومی و ملی در سطح جامعه و تلاش برای تاثیر گذاری در صفوف اپوزیسیون ملی گرا و قومگرا است. بخشی از تبلیغات دوم خرداد بر این پایه استوار بود که چنانچه رژیم سقوط کند جامعه ایران تجزیه و تکه تکه خواهد شد و نتیجتا "تمامیت ارضی" ایران از بین خواهد رفت. و با این تبلیغات تا حدودی هم در جلب حمایت و کمک جریانات مشروطه خواه در حمایت از رژیم اسلامی اصلاح شده نیز موفق بود. سئوال اینجاست: نیرویی که اعلام آمادگی میکند در شرایطی ویژه حاضر است در پشت رژیم اسلامی قرار گیرد، چه اقداماتی را در پشتیبانی از این تغییر الویت در دستور قرار خواهد داد؟! این سئوالی است که این جریانات باید پاسخ دهند.

اما بر خلاف تصور تبلیغات رژیم اسلامی و یا تصور جریانات ناسیونالیست ایرانی جامعه ایران ائتلاف شکننده و ناپایداری از "اقوام و ملل" نیست که به محض شل شدن قدرت مرکزی در تهران و روشن شدن سقوط محتوم رژیم اسلامی به جان یکدیگر خواهند افتاد. این تبلیغات رژیم اسلامی و شاخه هایی از جریانات ناسیونالیست ایرانی ربطی به واقعیت جامعه ایران و تصور و ذهنیت مردم در ایران ندارد. تبلیغاتی سیاسی است. تلاشی برای الصاق هویت قومی و ملی به انسانهای ساکن یک جامعه و خلق خود آگاهی وارونه ملی و قومی است. واقعی نیست. هیچ نشانی از تخاصمات و کشمکشهای قومی لاعلاج و غیر قابل درمان در جامعه و در میان مردم مشاهده نمیشود. واقعیت این است که جامعه ایران جامعه ای متشکل از "ملل گوناگون" نیست. مردم در ایران به زبانهای گوناگون صحبت و تکلم میکنن، اما ملت و یا ملیت هر دو مقولاتی ساخته و پرداخته جریانات ناسیونالیست است. ملت، نژاد مشترک نیست. ملت، زبان مشترک نیست. اصولا ملت پدیده ای غیر قابل تعریف و تعیین اجتماعی است. همانند خدا. تعریف ملت بخشی از تلاش ناسیونالیسم برای ایجاد مبانی ایدئولوژیک حاکمیت سرمایه در جوامع معاصر است. متاسفانه یا خوشبختانه تجربیات زنده معاصر به ما این امکان را داده است که خود شاهد زنده و حی و حاضر تلاشهای ناسیونالیستها برای خلق ملتهای گوناگون در همین دوران باشیم. اگر ملت و هویت ملی و قومی یک پدیده سیاسی و دست ساز است؛ اگر قوم پرستی و کشمکش قومی یک بیماری سیاسی جدی و قابل مشاهده در ایران نیست؛ اما مساله این است که این بیماری نه ریشه کن شده و نه جامعه و مردم در برابر آن واکسینه شده اند.

**ناسیونالیسم ایرانی، انکار ستم ملی، انکار مساله کرد**

یک وجه مشخصه سیاست ناسیونالیسم ایرانی کلا انکار ستم ملی در جامعه و یا مساله کرد بطور مشخص است. انتظاری هم نیست. سرکوب مبارزات حق طلبانه و جنبشهای اعتراضی در کردستان در دوران رژیم سلطنت بخشی از کارنامه این جریان است. تبعیض و نابرابری بخشی از هویت ذاتی و غیر قابل تفکیک این جریانات است. عظمت طلبی و ستمگری ملی ویژگی ژنتیک این سنت است. تصور اینکه این جریانات در قبال مساله کرد در جامعه تن به یک راه حل انسانی و متمدنانه دهند، دور از انتظار است. تصور اینکه این جریانات بپذیرند که مساله کرد با ارجاع به نظر و اراده آزاد خود این مردم باید تعیین شود، غیر ممکن است. برای این جریانات برگزاری یک رفراندوم آزاد که در آن مردم تصمیم خود را در باره جدایی کردستان و یا باقی ماندن در چهار چوب کشور به عنوان شهروندان برابر و متساوی الحقوق کشور اعلام کنند، یک امر ممنوعه است. قابل تصور نیست. این جریانات با عدم پذیرش یک راه حل سیاسی متمدنانه در قبال مساله کرد عملا کار را به جنگ و درگیری داخلی میکشانند. این جریانات پاسخشان روشن است. راه حل نظامی. لشگر کشی نظامی. و درصورت عدم برخورداری از لشگر و قشون، حمایت از لشگر دولت حاکم. "تمامیت ارضی" که پرچم و هویت این جریانات است یک مقوله ارتجاعی در فرهنگ و سنت ناسیونالیستی است. ممکن است که جغرافیای کشور ایران کوچکتر و یا بزرگتر از وضعیت فعلی بشود. مساله این است که هر تغییر و تحولی در مختصات جغرافیای سیاسی هر جامعه با اعمال اراده آزاد و تصمیم خودآگاهانه خود آن مردم باشد. مساله این است که مردم در هر جغرافیایی دارای کدام موقعیت، حقوق مدنی و اجتماعی و موقعیت رفاهی هستند. هر نوع اقدام قهر آمیز و نظامی در قبال ستم و مساله ملی سیاستی ارتجاعی و ضد آزادیخواهی است.

این جریانات چه در صلح و آرامش و بند و بستشان و چه در کشمکش و جدال و دشمنی، میتوانند منشاء بسیاری از مخاطرات در تحولات آتی ایران باشند. کلا ناسیونالیسم میتواند در صورت امکان، همان نقش مخربی را در انقلاب آتی در ایران ایفا کند که مذهب و اسلام در تحولات ۵۷ ایفا کرد. افشای همه جانبه اهداف و سیاستهای این جریانات، طرد افق و چشم انداز سیاسی این جریانات یک ضرورت غیر قابل انکار پیشروی مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه در جامعه است. همانطور که مذهب امروز در اذهان مردم بی آبرو و منفور اس،٬ ملی گرایی و قومی گری نیز باید بی آبرو و افشا شود. منزوی کردن و طرد جریانات ناسیونالیست و قوم پرست تنها از عهده نیرویی ساخته است که آزادیهای سیاسی و حقوقی و برابری تمامی مردم مستقل از هویتهای کاذب قومی و ملی و مذهبی را برسمیت میشناسد و توده مردم را با این افق متشکل میکند. از نقطه نظر هویت جهانشمول انسانی و سکولاریسم هیچ تعلق قومی و ملی و مذهبی نمی بایست جایی در نظام سیاسی و حکومتی کشور داشته باشد. شاخه های ناسیونالیسم از این بابت تفاوتی با هم ندارند. هویت قومی در دولت به همان اندازه هویت ملی در نظام سیاسی جامعه کریه و ضد هویت جهانشمول و آزاد انسانی است. کمونیسم کارگری برای یک نظام سکولار، یک نظام غیر قومی، غیر ملی و غیر مذهبی و مرفه و آزاد برای همگان مبارزه میکند. \*